

حمایت کیفری از طلب در حقوق ایران

منصور رحمدل*

چکیده:

قانون‌گذار ایران از طلب حمایت‌های مختلفی به عمل آورده است که این حمایت‌ها را می‌توان در قالب تعیین ضمانت‌اجرای اداری، مدنی و کیفری برای وصول طلب مورد توجه قرارداد. ولی، حمایت کیفری صورت‌گرفته از نوع جرم‌انگاری فرار از پرداخت دین یا عدم پرداخت دین نیست، بلکه پیش‌بینی ضمانت‌اجرای کیفری (حبس محکوم‌علیه) برای وصول حقی مدنی است. در این مقاله، سیر تاریخی تعیین ضمانت‌اجرای کیفری برای حمایت از طلب در نظام حقوقی ایران بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی:

دین، عدم پرداخت، فرار از دین، طلب، جرم.

* دکتر حقوق جزا و جرم‌شناسی.

مقدمه

افراد در هیأت اجتماع نیازمند نظم‌اند که زندگی آنان را سامان دهد. این نظم در حقوق مدنی در قالب ایفای تعهد و در حقوق کیفری در قالب توجه به اوامر و نواهی‌ای که نقض آنها مستوجب کیفر است، تجلی می‌یابد. مسلم است که بدون پیروی افراد از قواعد نظم، سامان‌دهی امور دشوار است؛ چون «محافظت هیأت اجتماعی محتاج است به اینکه افراد مقید به قیودی باشند و خود را مکلف به تکالیفی بدانند» [۴: ۵۹۰].

برای استقرار عدالت و تنظیم روابط اجتماعی، ناچار باید مردم در برابر هم حق‌ها و تکلیف‌هایی داشته باشند و هرگاه حقی^۱ مورد تجاوز یا انکار واقع شود، دولت آن را اجرا کند؛ یعنی، در پناه قدرت خویش، نظم‌ی را که لازمه حفظ اجتماع می‌داند، فراهم سازد. بنا بر این، داشتن ضمانت‌اجرای یکی از لوازم و ویژگی‌های حقوق است و همین قاعده حقوقی را از سایر قواعد اجتماعی مانند اخلاق و دین جدا و متمایز می‌کند [۵: ۵۲۳]. اساساً، قانون‌گذار نیز در پی سامان‌دهی امور اجتماع از افراد انتظار دارد که قواعد مشخصی را رعایت کنند و برای این منظور و تضمین اجرای قواعد در روابط مالی افراد، می‌کوشد به حکم قاعده کلی «استثنائی بودن جرم»، برای قانون‌شکنان ضمانت‌اجراهای مدنی تعیین کند.^۲ اعمال این ضمانت‌اجرا مسیر خاص خود را طی می‌کند. طلب‌کار برای دریافت طلب خود از تضمین‌هایی که از بده‌کار گرفته است، استفاده می‌کند.

اصلی‌ترین ضمانت‌اجرای دریافت طلب ضمانت‌اجرای مدنی است. افزون بر مقررات کلی مندرج در ق.م.ق. آ.د.م. و ق.ا.ا.م. برای تضمین دریافت طلب،

۱. برای بحث تفصیلی در مورد مفهوم حق ر.ک: کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق؛ جلد سوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷، صص. ۹۵-۳۹۳.

۲. برای اطلاعات بیش‌تر درباره ارتباط میان حقوق مدنی و حقوق کیفری، ر.ک: صانعی، پرویز؛ حقوق جزای عمومی؛ انتشارات طرح نو، ۱۳۸۲.

در قوانین پراکنده نیز به ضمانت‌اجراهای مدنی اشاره شده است. برای نمونه، می‌توان به مصوبه نحوه وصول مطالبات بانک‌ها مصوب ۱۳۶۸/۱۰/۵ مجمع تشخیص مصلحت نظام و قانون اجازه کسر اقساط معوقه و استیفای مطالبات بانک مسکن از محل حقوق و دریافتی‌های بدهکاران مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۶ اشاره کرد.

یکی از بارزترین ضمانت‌اجراهای مدنی در مورد عدم پرداخت دین ناظر به افرادی است که به قصد فرار از پرداخت دین اقدام به انتقال اموال خود به دیگران می‌کنند. بر پایه ماده ۲۱۸ پیشین ق.م.، «هرگاه معلوم شود که معامله به قصد فرار از دین واقع شده آن معامله نافذ نیست». این ماده در اصلاحات سال ۱۳۶۱ از قانون مدنی حذف و دوباره در اصلاحات سال ۱۳۷۰ به شکلی جدید وارد قانون مدنی شد. بر پایه ماده ۲۱۸ اصلاحی ق.م.، «هرگاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است». در این ماده، «تکلیف معامله به قصد فرار از دین که صوری هم نیست معین نشده و حکم بطلان به معامله‌ای تعلق دارد که: به قصد فرار از دین و به طور صوری انجام شده باشد. در این ماده حکم معامله صوری نیز دچار ابهام شده، زیرا بطلان مقید به قصد فرار از دین گردیده است، در حالی که بطلان معامله صوری، به دلیل تعارض با قصد از بدیهیات است». رویه قضائی در مورد معامله به قصد فرار از دین تا آنجا پیش رفته است که انتقال چک از طریق ظهرنویسی را نیز نوعی معامله به قصد فرار از دین تشخیص داده و آن را مشمول ماده ۲۱۸ قرار داده است. بر پایه حکم شماره ۷-۱۳۴۳/۲/۹ شعبه دوم دادگاه استان هفتم که طی رأی اصراری ۱۶۸۷ مورخ ۱۳۴۴/۱۰/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور پذیرفته شده است، «انتقال چک که بوسیله ظهرنویسی انجام گردیده نوعی معامله و به قصد فرار از پرداخت دین شرکت بوده و ماده ۲۱۸ قانون مدنی با قانون تجارت و مقررات راجعه به شرکت‌ها مابینتی ندارد و

شامل شرکت‌ها نیز می‌شود»^۳.

در ق.ا.ا.م. ترتیبات خاصی برای وصول حقی که مستند به صدور حکم لازم‌الاجرا از مراجع صلاحیت‌دار باشد، پیش‌بینی شده است. برخی از اسناد نیز که به حکم قانون لازم‌الاجرا به حساب می‌آیند - خواه رسمی باشند و خواه غیررسمی (مانند چک پرداخت‌نشده با رعایت شرایط مندرج در قانون چک مصوب ۱۳۵۵) -، ممکن است از رهگذر مراجع غیرقضائی تصریح‌شده در قانون به اجرا گذاشته شوند. بنا بر این، افراد می‌کوشند حق خود را در وهله نخست از مسیری خارج از دادگاه یا سایر مراجع قانونی دریافت کرده و در وهله بعد و در صورت عدم موفقیت به مراجع قضائی مراجعه کنند.

قانون‌گذار برای خودداری‌کنندگان از پرداخت دین به‌جز ضمانت‌اجرای مدنی، ضمانت‌اجرای اداری نیز در نظر گرفته است. هدف قانون‌گذار از این ضمانت‌اجراها الزام مدیون به پرداخت دین است. برای مثال، می‌توان به مواد ۱۶ و ۱۷ قانون گذرنامه مصوب ۱۳۵۱/۱۲/۱۰^۴ و ماده واحده لایحه قانونی ممنوعیت خروج بدهکاران بانک‌ها^۵ اشاره کرد.

۳. آرشیو حقوقی کیهان، مجموعه رویه قضائی، آراء هیأت عمومی دیوانعالی کشور سال ۱۳۴۴؛ چاپ ۱۳۴۵، ص ۱۷۹.

۴. ماده ۱۶: به اشخاص زیر هیچ نوع گذرنامه برای خروج از کشور داده نمی‌شود:

۱. کسانی که به موجب اعلام کتبی مقامات قضائی حق خروج از کشور را ندارند...

م ماده ۱۷: دولت می‌تواند از صدور گذرنامه و خروج بدهکاران قطعی مالیاتی و اجرای دادگستری و ثبت اسناد و متخلفین از انجام تعهدات ارزی طبق ضوابط و مقرراتی که در آئین‌نامه تعیین می‌شود جلوگیری نماید.

۵. طبق ماده واحده لایحه قانونی ممنوعیت بدهکاران بانک‌ها مصوب ۱۳۵۹/۲/۲۰ شورای انقلاب «به بانکها اجازه داده می‌شود به منظور جلوگیری از خروج اشخاصی که به بانکهای کشور بدهکار بوده و اسامی آنان از طرف بانکها به بانک مرکزی ایران اعلام شده است و همچنین واردکنندگان و صادرکنندگانی که به تعهدات خود عمل ننموده‌اند، از طریق دادرسی عمومی تهران خواستار ممنوعیت خروج آنان از کشور گردد. خروج اشخاص مزبور از کشور منوط به اجازه بانک مرکزی ایران می‌باشد. ضوابط و شرایط مربوط به اعلام ممنوع‌الخروجی نیز در مصوبه مورخ ۱۳۷۴/۵/۱۰ شورای عالی اداری اعلام شده است.»

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که آیا عدم پرداخت دین ^۶ جرم است (اعم از اینکه دارای تضمین وصول باشد یا نه) یا خیر. به عبارت دقیق‌تر، در مواردی که افراد - اعم از اینکه حین معامله تضمینی برای وصول طلب خود اخذ کرده باشند یا نه - ناچار از مراجعه به مراجع قانونی قضائی و غیرقضائی می‌شوند و حکم لازم الاجرا برای وصول طلب خود در دست دارند و با وجود ابلاغ مراتب به محکوم علیه، وی از تمکین به حکم خودداری می‌کند، آیا می‌توان وی را به اتهام عدم پرداخت دین تحت تعقیب کیفری قرار داد؟ آیا اساساً قانون‌گذار از طلب حمایت کیفری می‌کند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا وسیله طلب در این نوع حمایت مؤثر است؟

قانون‌گذار اساساً از وسیله طلب حمایت کیفری نمی‌کند و آن را تابع ضمانت‌اجراهای مدنی می‌داند. برای مثال، اگر کسی به موجب برگ عادی یا حتی اوراق تجاری مانند سفته یا برات از کسی طلب‌کار باشد، قانون‌گذار هیچ‌گونه حمایت کیفری از این وسیله‌های طلب نمی‌کند. زیرا، از نظر حقوقی، قانون‌گذار اساساً مجاز نیست هرگونه عملی را با ضمانت‌اجرای کیفری همراه سازد. به موجب قاعده کلی «جرم بودن عمل استثنا است» و اینکه قانون‌گذار فقط در مواردی که نظم عمومی جامعه دچار اختلال شود اقدام به جرم‌انگاری عمل می‌کند، قانون‌گذار مجاز به جرم‌انگاری هر عملی نیست [۲]. زیرا، حقوق کیفری در مقابل حقوق غیرکیفری استثنا تلقی می‌شود و از استثنا فقط باید در موارد متیقن که حقوق غیرکیفری پاسخ‌گوی نیازهای جامعه نباشد، استفاده کرد.

ولی، قانون‌گذار ایران از چک با رعایت شرایطی که در قانون صدور چک

۶. دین معنای مختلفی دارد: «الف) تعهدی که بر ذمه شخصی به نفع کسی وجود دارد از حیث انتساب آن به بستانکار، طلب نامیده می‌شود و از حیث نسبتی که با بده‌کار دارد دین (بدهی) نامیده می‌شود. قرض‌الخص از دین است. گاهی لفظ دین را بجای قرض بکار می‌برند از باب ذکر عام و اراده خاص. ب) دینی که موضوع آن پرداخت مبلغی وجه باشد. دین بر بدهی مالیاتی هم صادق است» [۳: ۳۱۶].

پیش بینی شده است حمایت کیفری می‌کند [۱]. به عبارت دیگر، هیچ وسیله طلبی به جز چک از حمایت کیفری بهره‌مند نیست که مجال بحث درباره آن در اینجا وجود ندارد.^۷

برای بررسی مقررات نظام حقوقی ایران در این باره، ابتدا قوانین پیش از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷ (بند الف) و سپس خود قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (بند ب) بررسی می‌شود.

الف. قوانین پیش از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷

۱. قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳/۹/۲۰

ماده ۱ قانون افلاس سال ۱۳۱۰ کسی را مفلس می‌شناخت که دارایی وی کفاف پرداخت دیون وی را ندهد. نتیجه این امر آن بود که برخی از بدهکاران که توان پرداخت بدهی خود را داشتند ولی امکان دست‌رسی به اموال خود را نداشتند، تابع احکام مربوط به افراد توانمندی که از اجرای احکام خودداری می‌کردند، می‌شدند. برای رفع این کاستی، قانون‌گذار در سال ۱۳۱۳ قانون اعسار را تصویب و آن را جانشین قانون افلاس کرد. به این ترتیب، قانون افلاس سال ۱۳۱۰ با تصویب قانون اعسار ۱۳۱۳ منسوخ و از درجه اعتبار ساقط شد. طبق ماده ۱ قانون اعسار، «معسر کسی است که به واسطه عدم کفایت دارایی یا عدم دست‌رسی به مال خود قادر به تأدیه مخارج محاکمه یا دیون خود نباشد». بنا بر این، از نظر این قانون معسر الزاماً کسی نیست که ناتوان از پرداخت دیون خود باشد، بلکه ممکن است کسی توان مالی پرداخت دیون خود را داشته باشد، ولی به واسطه عدم دست‌رسی به اموال و دارایی خود امکان پرداخت دیون خود را نداشته باشد.

۷. برای بحث تفصیلی در مورد جنبه کیفری چک ر. ک: طالب احمدی، حبیب: نقد و بررسی قانون اصلاح موادی از قانون صدور چک؛ مجله حقوقی دادگستری، سال ۶۸، دوره جدید، ش ۴۶، صص ۱۱۳-۹۸.

برای اینکه شخصی مشمول حکم ماده ۱ این قانون شده و معسر تلقی شود، وی باید عدم کفایت دارایی یا عدم امکان دسترسی به دارایی خود را اثبات کند. برای این منظور، باید میزان بدهی وی به موجب حکم ثابت شود و وی با مقایسه‌ای که بین دارایی و بدهی خود به عمل می‌آورد، به عدم کفایت دارایی خود پی ببرد. بدیهی است که در این ارزیابی مستثنیات دین مورد توجه قرار خواهد گرفت.

قانون‌گذار در تعریف معسر به نداشتن دارایی اشاره نمی‌کند، بلکه به عدم کفایت دارایی اشاره می‌کند. در حالی که، وقتی شخصی به علت عدم کفایت دارایی معسر تلقی شود، به طریق اولی به علت نداشتن دارایی معسر تلقی خواهد شد. این نحوه انشار می‌توان به مسامحه مقنن نسبت داد یا آن را به این صورت توجیه کرد که از نظر مقنن وقتی دارایی شخصی کفاف پرداخت دیون وی را نمی‌دهد، در واقع وی دارایی ندارد. وانگهی، به نظر می‌رسد که در تعریف معسر باید به ماده ۳۷ قانون اعسار نیز توجه کرد. زیرا، طبق ماده ۳۷ این قانون، «اشخاصی که دارایی نداشته یا دارایی آنها کافی برای تأدیه تمام بدهی نباشد ولی با عایدات شغل و حرفه خود بتوانند تمام یا قسمتی از بدهی خود را بپردازند محکمه (در مورد محکوم به) و اداره ثبت (در مورد اوراق لازم‌الاجرا) با در نظر گرفتن مبلغ بدهی و عایدات بده‌کار و معیشت ضروری او میزان و مدت وعده اقساطی را که باید داده شود تعیین خواهد کرد». به عبارت دیگر، باید بین حکم ماده ۱ و حکم ماده ۳۷ جمع کرد. نتیجه جمع بین دو حکم آن است که هر شخص فاقد دارایی یا فاقد دارایی کافی معسر نیست، بلکه معسر کسی است که در صورت نداشتن دارایی یا عدم کفایت دارایی، شغل و حرفه‌ای نیز نداشته باشد که دادگاه بتواند با لحاظ حاصل شغل و حرفه وی، بدهی اش را قسط بندی کند.

در مورد قسمت دوم ماده ۱ پیش گفته لازم است که وی عدم دست‌رسی به اموال خود را اثبات کند. عدم دست‌رسی به اموال ممکن است به واسطه قوای قهریه مثل بروز جنگ یا حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله باشد یا به واسطه تصرف غیرقانونی دارایی به وسیله اشخاص دیگر. ممکن است شخصی در کشور دیگری دارایی قابل توجهی داشته باشد، ولی به علت ممنوعیت سفر به کشور مزبور - اعم از اینکه دولت ایران به وی اجازه خروج ندهد یا دولت محل وجود دارایی - امکان دست‌رسی به دارایی خود را نداشته باشد. عدم دست‌رسی باید موجه، مستدل و مستند بوده و به تأیید دادگاه برسد.

ماده ۲۹ قانون مزبور برای افرادی که برخلاف واقع خود را معسر قلمداد کرده باشند، ضمانت اجرای کیفری تعیین کرده است: «اگر پس از صدور حکم اعسار معلوم شود که مدعی اعسار برخلاف واقع خود را معسر قلمداد کرده به حبس تأدیبی از یکماه تا شش ماه محکوم خواهد شد».

طبق ماده ۳۱ همین قانون، «هرگاه معلوم شود پس از صدور حکم اعسار از معسر رفع عسرت شده و مع هذا از حکم اعسار استفاده کرده است به تقاضای محکوم له یا متعهدله جزائاً تعقیب و به حبس تأدیبی تا دو ماه محکوم خواهد شد».

از توجه به این مواد چنین برمی آید که هر مدیونی باید طبق مقررات مربوط به اجرای احکام مدنی بدهی خود را به داین بپردازد. مدیونی که توان پرداخت بدهی خود را نداشته یا با وجود آمادگی برای پرداخت دین، به دارایی خود دست‌رسی نداشته باشد، معسر تلقی می‌شود و از پرداخت دین خود معاف است. به نظر می‌رسد که از این مواد نمی‌توان جرم بودن عدم پرداخت دین را استنباط کرد. زیرا، مواد ۲۹ و ۳۱ این قانون که متضمن ضمانت اجرای کیفری اند، ناظر به افرادی اند که برخلاف واقع خود را معسر قلمداد کرده باشند نه افرادی که بدون آنکه

بخواهند خود را مشمول این قانون قرار دهند و از امتیاز پیش بینی شده در این قانون استفاده کنند^۸، از پرداخت دین خود به هر دلیلی - اعم از اینکه واقعاً نتوان باشند یا به اموال و دارایی خود دسترسی نداشته باشند - خودداری کنند. در واقع، می توان گفت که قانون گذار برای افرادی که از قانون اعسار سوء استفاده می کنند، ضمانت اجرای کیفری تعیین کرده است.

۲. ماده یک قانون الحاق موادی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷/۵/۱ ماده ۱ این قانون در مقام تأمین و تضمین وصول حقوق شاکی خصوصی در مورد محکوم به دعوای خصوصی که به لحاظ ماهیت دعوایی مدنی است، پیش بینی کرده بود که «هر کس در ضمن تعقیب جزائی به تأدیة مالی اعم از غرامت و ضرر و زیان شاکی خصوصی محکوم شود و با گذشتن ده روز از تاریخ مطالبه آن را نپردازد، در صورتی که مالی معرفی نکرد و یا دسترسی به اموال او نباشد، به درخواست دادستان یا نماینده او در مورد محکوم به راجع به دولت و به درخواست مدعی خصوصی در مورد ضرر و زیان در ازاء هر پنجاه ریال یک روز توقیف می شود». حکم این ماده پیش تر در ماده ۶ قانون اصلاح برخی از مواد آیین دادرسی کیفری مصوب مرداد ۱۳۲۸ پیش بینی شده بود که با اندکی تغییر ضمن تصویب مواد الحاقی به قانون آیین دادرسی کیفری به صورت ماده اول بیان شده است. در رویه قضائی، در مورد پذیرش اعسار در مورد محکوم به موضوع این ماده اختلاف نظر وجود داشت. به نظر برخی از شعبه ها، دعوای اعسار نسبت به محکوم به در دعوای خصوصی قابل پذیرش و به نظر برخی دیگر غیر قابل پذیرش بود تا اینکه موضوع در هیأت عمومی دیوان عالی کشور مطرح و به صدور رأی وحدت رویه شماره ۱۸ - موزخ ۱۳۴۹/۹/۱۸ منجر شد. مطابق این رأی، «چون

۸. البته این امتیاز تا زمانی است که شخص متمکن از تأدیة بدهی خود نشده باشد. طبق ماده ۳۴ قانون اعسار، «در هر موقع که معسر به تأدیة تمام یا قسمتی از بدهی خود متمکن گردد ملزم به تأدیة آن است».

مراد از وضع ماده ۱ اضافه شده به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ حمایت از حقوق مدعی خصوصی بوده است تا در صورتی که نتواند خسارات خود را وصول کند به درخواست وی محکوم علیه در ازاء هر ۵۰ ریال یک روز توقیف شود و استماع دعوی اعسار در قبال ضرر روزیان ناشی از جرم که مورد حکم دادگاه جزائی واقع شده مغایر با روح ماده مزبور است و نظر به اینکه ماده ۴۹۰ ق.ا.د.ک. در مقام بیان کلی قضیه و منصرف از این معنی است که مقنن خود حکم خاص در باب کیفیت اجرای این قبیل احکام به دست داده است، رأی شعبه دهم دادگاه استان مرکز مبنی بر عدم استماع دعوی اعسار صحیح و مطابق با موازین قانونی است.^۹ هر چند در این ماده از جرم انگاری عدم پرداخت دین صحبتی به میان نیامده، با توجه به اینکه قانون گذار یکی از موارد عدم پرداخت دین را که در قالب محکوم به دعوی خصوصی متجلی می شود با ضمانت اجرای کیفری همراه ساخته است، باید مورد توجه قرار بگیرد.

۳. قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۵۱/۴/۱۱

ماده یک این قانون در تعقیب حکم مقرر در ماده ۱ قانون الحاق موادی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ به امکان بازداشت محکوم علیه مربوط به دعوی خصوصی اشاره کرد و میزان مبلغ قابل احتساب از بابت هر یک روز را از پنجاه ریال به پانصد ریال افزایش داد. ماده ۳ این قانون علاوه بر مواردی که اشخاص به اعتبار حکم محکومیت صادره از طرف دادگاه قابل بازداشت اند، موارد دیگری را نیز بر شمرده و برای بازداشت در قبال عدم پرداخت دین مهلت تعیین و مقرر داشت که «در هر مورد دیگری که بازداشت اشخاص در قبال عدم پرداخت دین مستند به حکم یا سند لازم الاجراء تجویز شده مدیون به ازای هر پانصد

۹. آرشبو حقوقی کیهان، مجموعه رویه قضایی، آراء هیأت عمومی دیوان عالی کشور سال ۱۳۴۹؛ چاپ ۱۳۵۰، ص ۸۰.

ریال یک روز بازداشت می‌شود و در هر حال مدت بازداشت از دو سال تجاوز نخواهد کرد».

ماده ۵ حکم این قانون را به کلیه دیون و محکومیت‌های مالی جزائی و حقوقی که در حال اجرا باشند، تسری داد. ماده ۶ قانون یاد شده ماده ۱ قانون الحاق موادی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ را نسخ و ماده ۴ این قانون نیز به جرم‌انگاری فرار از پرداخت دین پرداخت^{۱۰}.

در این ماده نیز عدم پرداخت دین جرم تلقی نشده، بلکه معامله به قصد فرار از تأدیه دین جرم تلقی شده است. به عبارت دیگر، نفس عدم پرداخت دین جرم نبوده، بلکه انجام اقدام‌هایی به قصد فرار از پرداخت دین جرم تلقی شده است. به بیان دقیق‌تر، اگر مدیون از پرداخت دین خودداری کرده ولی اقدامی برای فرار از پرداخت دین انجام نمی‌داد، عمل او جرم نبود.

۴. قانون منع توقیف اشخاص در قبال تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی

مصوب ۱۳۵۲/۸/۲۲

این قانون که به صورت ماده واحده به تصویب رسید، بازداشت در قبال عدم پرداخت دین را ممنوع و مقررات مربوط به اجرای احکام و اسناد و تعهدات و اعسار را که مغایر این قانون باشند، ملغی اعلام کرد. با وجود این، به نظر می‌رسد که این

۱۰. در مورد دیون و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجرا و کلیه محکومیت‌های مالی حقوقی و جزائی هر کس به قصد فرار از تأدیه دین یا محکوم‌به، مال خود را به ضرر دیان به وراثت صغیر خود انتقال دهد بنحوی که بقیه اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد در صورت وجود مال در ملکیت انتقال‌گیرنده از عین مال و در غیر اینصورت معادل قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده بابت دین استیفا خواهد شد و اگر مالی از آنان بدست نیاید مقررات قانونی راجع به اجرای احکام و اسناد در باره محکوم‌علیه یا مدیون اجرا می‌گردد و همین حکم جاری است در مورد انتقال به اشخاص دیگری که خود یا اولیای قانونی آنان عالم به قصد مدیون یا محکوم‌علیه باشند. در تمام موارد فوق هرگاه دادگاه با توجه به قرائن و دلائل و اوضاع و احوال تشخیص دهد که انتقال به قصد فرار از تأدیه دین یا محکوم‌به صورت گرفته، حکم به استیفای دین یا محکوم‌به از عین مال یا معادل بهای آن از اموال انتقال‌گیرنده حسب مورد خواهد داد و عمل انتقال‌دهنده در حکم کلاه برداری محسوب خواهد شد.

قانون نخستین قانونی است که با رعایت شرایطی عدم پرداخت دین را جرم‌انگاری کرد.^{۱۱}

به این ترتیب، این قانون هر چند ظاهراً در صدد رفع توقیف بده‌کاران زندانی یا ایجاد مانع برای توقیف آنان بود، در واقع راه را برای محکومیت کیفری آنان در قالب عدم پرداخت دین هموار کرد. ولی، با توجه به اینکه تبصره^۳ این ماده واحده جرم‌های موضوع این قانون را قابل گذشت^{۱۲} تلقی کرده و با توجه به اینکه برای امکان تعقیب جرم‌های مورد نظر مرور زمان سه‌ساله تعیین کرده بود، طلب‌کار فقط با رعایت شرایط خاصی امکان تعقیب کیفری بده‌کار را داشت؛ یعنی، می‌بایست اثبات می‌کرد که بده‌کار برای عدم پرداخت دین خود قادر به اجرای حکم^{۱۳} بوده یا برخلاف واقع صورت‌داری داده یا پس از تملک مالی از اعلام آن خودداری کرده به نحوی که امکان اجرای تمام یا قسمتی از اجرائیه متعسر شده

۱۱. بده‌کار مکلف است از تاریخ ابلاغ اجرائیه تا یک ماه مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به یا دین خود بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای طلب از آن میسر باشد. در صورتی که بده‌کار خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند باید طرف مهلت مذکور صورت‌جامع‌دارانی خود را به مسؤول اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام نماید و هرگاه ظرف سه‌سال بعد از انقضای مهلت مذکور یا سه سال پس از آزاد شدن از زندان معلوم شود که بده‌کار قادر به اجرای حکم و پرداخت دین بوده لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت‌خلاف واقع از دارانی خود داده و یا پس از تحصیل مالی که قبلاً مالک نبوده و بعداً بدست آورده وجود آن را اعلام ننموده به نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از اجرائیه متعسر گردیده است به حبس جنحه‌ای از ۶۱ روز تا ۶ ماه محکوم خواهد شد. بده‌کاری که در مدت مذکور قادر به پرداخت دین خود نبوده مکلف است هر موقع که به تأدیة تمام یا قسمتی از بدهی خود متمکن گردد، آن را بپردازد. هر بده‌کاری که ظرف سه سال از تاریخ انقضای مهلت مقرر قادر به پرداخت تمام یا قسمتی از بدهی خود شده و تا یک ماه از تاریخ تمکن آن را نپردازد و یا به مسؤول اجرا معرفی نکند به مجازات فوق‌الذکر محکوم خواهد شد.

۱۲. برای بحث تفصیلی در مورد مفهوم جرم‌های قابل گذشت، ر.ک: آشوری، محمد؛ آئین دادرسی کیفری؛ جلد اول، چاپ نهم، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، صص ۱۵۰ و بعد.

۱۳. لزوم اجرای حکم ناظر به مفهوم ماهوی اعتبار امر مختوم است. به عبارت دیگر، در حقوق عمومی اصطلاح اعتبار امر مختوم به دو مفهوم صوری و ماهوی به کار رفته است: (۱) مفهوم صوری این اعتبار که مرسوم

است. با توجه به اینکه بار اثبات این ادعاها بر عهده طلبکار بوده و در عمل نیز اثبات آنها بسیار دشوار است، در عمل شرایط تحقق این جرم با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده است.

۵. قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱

در ماده ۳۴ ق.ا.ا.م. حکمی مشابه حکم مقرر در قانون منع توقیف اشخاص پیش‌بینی شده است.^{۱۳} این ماده از نظر مهلت زمانی اعلام‌داری، نسبت به قانون منع توقیف اشخاص تغییری ایجاد کرد و مهلت اجرای اجرائیه را از «تایک ماه» بعد از ابلاغ اجرائیه به «تاده روز» کاهش داد. به طور کلی، می‌توان گفت که در این ماده عدم پرداخت دین جرم تلقی شده و شرایط تحقق این جرم به شرح زیر است:

۱. ابلاغ اجرائیه به محکوم‌علیه: ابلاغ ممکن است واقعی باشد یا قانونی. در صورتی که ابلاغ واقعی باشد، مشکلی از نظر اطمینان از ابلاغ مطرح نمی‌شود. ولی، در مورد ابلاغ قانونی، طبق ماده ۳۰۱.د.آ.ا.م. «در کلیه مواردی که به موجب مقررات این مبحث اوراق به غیر شخص مخاطب ابلاغ شود در صورتی دارای

در حقوق خصوصی است و به معنی بیان یافتن دعوی و عدم امکان طرح دوباره آن در دادگاه است. ۲) مفهوم ماهوی اعتبار که ناظر به لزوم اجرای حکم است، هرچند که از راه توسل به زور و استفاده از نیروهای انتظامی و سلاح باشد. به همین دلیل است که حکم قضائی به نام حکومت صادر می‌شود و حاوی دستور به احترام و اطاعت از آن است [۱۵۴:۶].

۱۴. همین که اجرائیه به محکوم‌علیه ابلاغ شد محکوم‌علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرا و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد و در صورتیکه خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع‌داری خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام نماید. هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم‌به بوده لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارائی خود داده به نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجرائیه متعسر گردیده باشد به حبس جنحه‌ای از ۶۱ روز تا شش ماه محکوم خواهد شد.

اعتبار است که برای دادگاه محرز شود که اوراق به اطلاع مخاطب رسیده است». هرچند این ماده ناظر به ابلاغ‌های موضوع این قانون است، از وحدت ملاک این ماده به ویژه در مورد جرم موضوع ماده ۳۴ قانون اجرای مدنی می‌توان برای سایر موارد هم استفاده کرد؛

۲. انقضای ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه: تاده روز از تاریخ ابلاغ (تاریخ ابلاغ و اقدام حساب نخواهد شد) محکوم علیه مهلت دارد که اجرائیه را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم به از آن امکان پذیر باشد. اگر وی خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نمی‌داند، باید ظرف ده روز صورت جامع داریی خود را اعلام کند یا به صراحت اعلام کند که مالی ندارد. به این ترتیب، مشخص می‌شود که انقضای این مهلت ده روز و عدم پاسخ‌دهی محکوم علیه به اجرائیه قرینه عدم پیروی محکوم علیه از اجرائیه و عدم پرداخت دین است؛

۳. اگر ظرف سه سال از تاریخ انقضای این مهلت ده روز مشخص شود که محکوم علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم به بوده ولی برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع داده است، به حبس موضوع این ماده محکوم خواهد شد. با توجه به این قسمت از ماده، معلوم می‌شود که جرم بودن عدم پرداخت دین ناظر به افرادی است که (۱) قادر به پرداخت دین خود باشند، ولی از آن خودداری کنند، (۲) حتی اگر قادر به پرداخت دین خود نباشند، صورت خلاف واقع از داریی خود ارائه کرده باشند و (۳) این امور را ظرف مهلت زمانی سه سال از تاریخ انقضای مهلت ده روز اثبات کنند. به این ترتیب، معلوم می‌شود که قانون‌گذار مرور زمان سه‌ساله‌ای را برای پی‌گیری این جرم پیش‌بینی کرده است؛ به نحوی که، اگر یکی از این دو امر (تمکن مدیون یا اعلام صورت داریی خلاف واقع) بعد از سه سال از تاریخ انقضای مهلت ده روز اثبات شود،

مدیون قابل تعقیب کیفری نخواهد بود. با این کیفیت، فرض قانونگذار آن است که طلبکار متعارف که پیگیر طلب خود باشد، همیشه مراقب بدهکار خود است تا در صورتی که خلاف ادعای وی را اثبات کرد، او را تحت تعقیب کیفری قرار دهد و به این ترتیب، بار اثبات ادعا نیز بر عهده خواهان خواهد بود. طبق تبصره ۲ ماده ۳۵ ق.ا.ا.م.، این جرم از جرم‌های قابل گذشت است.

ب. قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷/۸/۱۰

۱. ضمانت اجرای کیفری عدم تأدیه محکوم به

قانونگذار با تصویب این قانون در واقع حکم قانون ۱۳۵۱ را در مورد امکان بازداشت محکوم علی‌هی که محکوم به آن مالی باشد، احیا کرد. مطابق ماده ۲ این قانون، «هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود چه به صورت استرداد عین یا قیمت یا مثل آن و یا ضرر و زیان ناشی از جرم یا دیه و آن را تأدیه ننماید، دادگاه او را الزام به تأدیه نموده و چنانچه مالی از او در دسترس باشد آن را ضبط^{۱۵} و به میزان محکومیت از مال ضبط شده استیفاء می‌نماید و در غیر اینصورت بنا به تقاضای محکوم له، ممتنع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تأدیه حبس خواهد کرد». در مورد این ماده توجه به نکات زیر لازم است:

۱-۱. حکم محکومیت به پرداخت مال باید از طرف دادگاه صادر شود. طبق نظریه شماره ۷/۹۳۷۷ مورخ ۱۳۷۹/۹/۲۶ و نظریه شماره ۷/۱۱۳۸۰ مورخ ۱۳۷۹/۱۲/۳ اداره حقوقی قوه قضائیه، «حبس کسی که در هیأت حل اختلاف موضوع قانون کاری یا هیأت‌های مشابه محکوم به پرداخت وجهی شده است فاقد مجوز قانونی بوده و از شمول آن خارج است». ولی، مطابق نظریه شماره ۷/۷۳۰ مورخ ۱۳۷۸/۹/۲۲، «با توجه به ماده ۲ و تبصره آن از قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب

۱۵. ضبط در این ماده به معنای توقیف به کار رفته است.

۱۳۷۷ و مواد ۶۲۲-۶۳۲، ۶۶۷ و ۶۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی (مواد ۴۸۸، ۴۵۴، ۴۹۳ و... از قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹) اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجراء محکومیت‌های مالی نسبت به رأی داور که مورد تأیید مراجع قضائی قرار گرفته است بلا مانع است». حسب تصریح ماده ۵ قانون نحوه اجراء محکومیت‌های مالی نیز، «مفاد این قانون در خصوص محکومین سازمان تعزیرات حکومتی نیز مجری خواهد بود»؛

۱-۲. درخواست محکوم‌له برای حبس محکوم‌علیه ممتنع لازم است و بدون درخواست وی امکان حبس وجود ندارد و با درخواست وی نیز محکوم‌علیه باید از حبس آزاد شود. مطابق نظریه شماره ۷/۳۴۱۰ مورخ ۱۳۷۹/۶/۲۶، «بازداشت مدیون و آزادی او (در غیر مورد اعسار) تابع درخواست محکوم‌له است بنا بر این اگر محکوم‌له درخواست آزادی او را نماید، باید آزاد شود و گزارش اصلاحی موردی ندارد»؛

۱-۳. حکم ماده شامل هر نوع محکومیت مالی نمی‌شود، بلکه ناظر به محکومانی است که موضوع محکومیت آنان پرداخت مال است. بنا بر این، «تعهد به فک رهن جزء موارد مذکور نیست و نمی‌توان محکوم‌علیه را به لحاظ عدم اجراء آن بازداشت نمود» (نظریه شماره ۷/۳۱۳۹ مورخ ۱۳۷۹/۴/۵ اداره حقوقی قوه قضائیه). همچنین، «نظر به اینکه هزینه‌های اجرائی احکام در حکم دادگاه ذکر نمی‌شود لذا، مشمول عنوان قانونی «محکوم‌به» و محکومیت به پرداخت مال نیست و نتیجتاً بازداشت ممتنع از پرداخت هزینه‌های اجرائی باستناد ماده ۲ صحیح نیست. زیرا ماده مذکور فقط شامل محکوم‌به است نه غیر آن. بنا بر این محکوم‌علیه را نمی‌توان در قبال عدم پرداخت هزینه‌های اجرائی بازداشت نمود» (نظریه شماره ۷/۱۰۴۳ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۱۷). افزون بر آن، «نیم عشر اجرائی جزء محکوم‌به محسوب نمی‌شود تا مشمول مقررات قانون نحوه اجراء

محکومیت‌های مالی که ناظر به محکوم به است بشود و با عدم پرداخت آن بتوان محکوم علیه را بازداشت نمود، بلکه باید نیم عشر اجرائی را به طرق دیگر قانونی از محکوم علیه وصول نمود» (نظریه شماره ۷/۹۵۰۴ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۱). همچنین «اطلاق ماده، شامل هر نوع محکوم به مالی است اعم از اینکه محکومیت به پرداخت مال ضمن محکومیت کیفری یا علاوه بر آن و یا فقط از طریق محکومیت حقوقی (مدنی) مورد حکم قرار گرفته باشد پس هر گونه محکوم به غیر مالی از شمول آن خارج است ولی در صورت صدور حکم به جبران خسارت، مورد مشمول ماده ۲ خواهد بود» (نظریه شماره ۷/۱۹۳۸ مورخ ۱۳۷۹/۳/۱۶):

۴-۱. حکم ماده ناظر به اشخاص حقیقی است نه اشخاص حقوقی. مطابق نظریه شماره ۷/۵۶۳۹ مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۲۶ «قانون‌گذار با بکار بردن عبارت «هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود» محکومیت‌های مالی راجع به اشخاص حقیقی را مشمول حکم مقرر در ماده ۲ دانسته و نه اشخاص حقوقی را، مدیر عامل نماینده شخص حقوقی است و حکم راجع به اصیل رانمی توان درباره نماینده اعمال کرد مگر بانص قانونی. بعلاوه شخص حقوقی چنانچه تاجر باشد، مشمول مقررات راجع به شخص تاجر از حیث عدم پرداخت دین است. درباره شرکت‌ها و مؤسسات دولتی، قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵ تعیین تکلیف کرده و قانون نحوه اجراء محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ در خصوص این مؤسسات و وزارتخانه‌ها شمولی ندارد»؛

۵-۱. دستور حبس باید از طرف دادگاه صادر شود و قاضی اجرای احکام به طور مستقل حق صدور دستور حبس را ندارد. این حکم از عبارت «دادگاه او را الزام به تأدیه نموده... تا زمان تأدیه حبس خواهد کرد» استنباط می‌شود. نظریه شماره ۷/۵۲۷ مورخ ۱۳۸۰/۱۲/۶ اداره حقوقی نیز این استنباط را تأیید می‌کند.^{۱۶}

طبق نظریه شماره ۸۵۹۸/۷ مورخ ۱۳۸۰/۹/۱۰، با توجه به اینکه «دستور بازداشت محکوم علیه ممتنع حکم نیست، قابل تجدید نظر خواهی نمی باشد؛

۱-۶. در صورتی که مالی از محکوم علیه در دست رس باشد، قاضی اجرای احکام باید آن را ضبط و از محل مال ضبط شده محکوم به را برداشت کند. بنا بر این، در صورت وجود مال در دست رس، امکان حبس محکوم علیه وجود نخواهد داشت. برای این منظور، لازم است که محکوم له اموال محکوم علیه را شناسایی و به قاضی اجرای احکام معرفی کند. این شناسایی باید در حد متعارف باشد. ناتوانی از شناسایی به معنای در دست رس نبودن مال تلقی خواهد شد. علاوه بر آن، اگر محکوم علیه مدعی در دست رس بودن مال باشد، باید اموال خود را ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه معرفی کند. یکی از راه های شناسایی اموال افراد مکانیزه کردن این کار از طریق اداره ثبت است؛ بدین توضیح که، اداره ثبت می تواند با وارد کردن پلاک ثبتی متعلق به افراد به رایانه، راه اجرای احکام را در شناسایی اموال هموار و از فرار خیلی از افراد از پرداخت دین جلوگیری کند. همین کار را اداره های مربوط دیگر مثل دایره راهنمایی و رانندگی نسبت به اتومبیل ها می توانند انجام دهند. مکانیزه شدن شناسایی اموال کمک بزرگی به دادگستری و اداره های دیگر می کند تا در صورت لزوم با مراجعه به رایانه اموال و دارایی های شخص را شناسایی کنند. به این ترتیب، میزان وصولی مالیات از ارثیه نیز افزایش می یابد و از تضییع حقوق اشخاص و کلاه برداری هایی که برخی از وارثان نسبت به وارثان جاهل از میزان دارایی متوفی صورت می گیرد، کاسته می شود؛

۱۶. با توجه به ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی و بند «ج» ماده ۱۸ آئین نامه اجرایی آن، صدور دستور حبس محکوم علیه ممتنع از پرداخت محکوم به با دادگاه صادرکننده حکم است. لذا، قاضی اجرای احکام در صورتی می تواند در این مورد اقدام نماید که مرجع صادرکننده حکم، انجام آن را مقرر نموده باشد.

۷-۱. شرط دیگر اجرای این ماده معسر نبودن محکوم علیه است. باید توجه داشت که ممکن است اموالی از محکوم علیه در دست رس باشد، ولی کفاف پرداخت دین وی را ندهد. بنا بر این، صرف در دست رس بودن کافی نیست، بلکه اگر اموال در دست رس کفاف پرداخت دیون را ندهند و مورد از موارد اعسار تلقی شود، امکان بازداشت محکوم علیه وجود نخواهد داشت؛

۸-۱. با توجه به اینکه حبس مقرر در ماده ۲ فقط به عنوان ضمانت اجرای کیفری وصول محکوم به تلقی می شود، نباید آن را تابع احکام مربوط به حبس در قانون آیین دادرسی کیفری قرار داد. بنا بر این همانند جزای نقدی نیست که بتوان در قبال هر روز بازداشت مبلغی از محکوم به را کسر کرد. در نتیجه، ممکن است محکوم علیه ماه ها و سال ها در بازداشت بماند بدون آنکه از میزان محکومیت وی کاسته شود؛

۹-۱. عدم اجرای حکم در مدت ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه خودداری از اجرای حکم و پرداخت محکوم به تلقی خواهد شد. بنا بر این، تحقق خودداری از پرداخت محکوم به نیاز به شرط دیگری ندارد و عدم اجرا و عدم اعلام میزان دارایی در دست رس اماره قانونی دایر بر خودداری از پرداخت محکوم به است؛ مگر اینکه محکوم علیه اثبات کند که اجرائیه به وی ابلاغ نشده یا عذر موجهی برای عدم اجرا در مهلت مقرر ارائه کند؛

۱۰-۱. اثبات اعسار هم پیش از حبس امکان پذیر است و هم ضمن جریان حبس. به عبارت دیگر، ممکن است محکوم علیه به محض ابلاغ اجرائیه اقدام به تقدیم دادخواست اعسار کند یا پس از آنکه به درخواست محکوم له بازداشت شد، ضمن جریان حبس دادخواست اعسار را تقدیم کند. با توجه به اینکه در این مورد اختلاف نظر وجود داشت که آیا پیش از حبس هم می توان دادخواست اعسار داد یا باید دادخواست اعسار ضمن جریان حبس تقدیم شود، رأی وحدت رویه شماره

۶۳۳ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به این اختلاف ها خاتمه داد. مطابق این رأی، «مستفاد از ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب سال ۱۳۷۷ تجویز رسیدگی به درخواست اعسار قبل از زندانی شدن محکوم علیه است و ماده ۳ قانون یاد شده ناظر به رسیدگی خارج از نوبت درخواست اعسار محکومین زندانی است. علیهذا، برای رسیدگی به درخواست محکوم علیه قبل از حبس منع قانونی وجود ندارد و زندانی بودن محکوم علیه شرط لازم جهت اقامه دعوی اعسار از محکوم به یا درخواست تقسیط آن نمی باشد»؛

۱۱-۱. شرط تقدیم دادخواست اعسار قطعیت محکومیت است و پیش از این مرحله چون هنوز دین ثابت نیست، امکان تقدیم دادخواست اعسار وجود ندارد. قسط بندی هم فرع بر دادخواست اعسار است. فردی که متقاضی قسط بندی است، باید دادخواست اعسار تقدیم کند تا دادگاه در صورت احراز اعسار وی حکم به قسط بندی صادر کند. حکم تبصره ماده ۱۹ آیین نامه اجرائی ق.ن.ا.م. مصوب ۱۳۷۸/۲/۲۶ مبنی بر اینکه «چنانچه در رسیدگی به دعوی اعسار ثابت شود محکوم علیه قادر نیست محکوم به را یکجا بپردازد ولی متمکن از پرداخت به نحو اقساط می باشد، مرجع رسیدگی متناسب با وضعیت مالی او حکم به تقسیط محکوم به صادر می کند» این استنباط را تأیید می کند. طبق نظریه شماره ۳۶۷۸/۷ مورخ ۱۳۸۰/۶/۲۱ اداره حقوقی، «چنانچه طرفین توافق کنند که محکوم علیه محکوم به را به اقساط پرداخت کند، در این صورت پرونده اجرائی مختومه تلقی می شود. مگر اینکه طرفین توافق کنند که محکوم علیه اقساط را به اجراء احکام تودیع نماید که در این صورت پرونده اجرائی تا پرداخت آخرین قسط مفتوح باقی خواهد ماند و چنانچه محکوم علیه از پرداخت بقیه اقساط خودداری کرد حسب تقاضای محکوم له طبق ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی

اقدام خواهد شد»^{۱۷}.

۲. جرم انگاری فرار از پرداخت دین

برخلاف ق.ا.ا.م. که عدم پرداخت دین را جرم تلقی کرده، ماده ۴ق.ن.ا.م.م. فرار از پرداخت دین را جرم انگاری کرده است. این دو مفهوم با یکدیگر متفاوت اند. زیرا، در حالت نخست، عدم پرداخت دین جرم است؛ اعم از آنکه مدیون برای عدم پرداخت دین خود اقدام به معامله به قصد فرار از پرداخت دین کند یا نه. ولی، در حالت دوم، صرف عدم پرداخت دین جرم نیست و شرط جرم بودن عمل آن است که مدیون به قصد عدم پرداخت دین اقدام به معامله به قصد فرار از پرداخت دین کند. چنین شخصی اگر دین خود را پرداخت نکند ولی معامله‌ای هم به قصد فرار از پرداخت دین انجام ندهد، مجرم نیست.

طبق ماده ۴ این قانون، «هرکس با قصد فرار از ادای دین و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم الاجراء و کلیه محکومیت‌های مالی، مال خود را به دیگری انتقال دهد به نحوی که باقیمانده اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد عمل او جرم تلقی و مرتکب به چهارماه تا دو سال حبس تعزیری محکوم خواهد شد و در صورتی که انتقال‌گیرنده نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد شریک جرم

۱۷. نکته‌ای که در مورد ضمانت اجرای کیفری طلب باید به آن توجه داشت، انطباق یا عدم انطباق این نوع حمایت با اسناد بین المللی است که دولت ایران به آنها ملحق شده است. طبق ماده ۱۱ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ که دولت ایران در تاریخ ۹/۲۵/۱۳۴۵ آن را تصویب کرده، «هیچ کس را نمی‌توان به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی خود نیست زندانی کرد». ممکن است استدلال شود که این ماده زندانی کردن به علت خودداری از اجرای تعهدات قراردادی - از جمله، عدم پرداخت دین ناشی از قرارداد - را ممنوع کرده و در مورد دیون ناشی از ضمان قهری متعی پیش بینی نکرده است. ولی، به نظر می‌رسد که ممنوعیت موضوع این ماده به طریق اولی شامل دیون ناشی از ضمان قهری می‌شود. زیرا، وقتی نمی‌توان اشخاص را به علت نقض یک تعهد قراردادی که ناشی از اراده آزاد است زندانی کرد، به طریق اولی نمی‌توان آنان را در مورد دیونی که به حکم قانون و نه قرارداد بر عهده آنها استقرار می‌یابد، زندانی کرد. در نتیجه، می‌توان گفت که حداقل در قسمت مربوط به زندانی کردن افراد به علت دیون ناشی از تعهدات قراردادی، با مانع ماده ۱۱ میثاق مواجه ایم.

محسوب می‌گردد و در این صورت اگر مال در ملکیت انتقال‌گیرنده باشد عین آن و در غیر این صورت قیمت یا مثل آن از اموال انتقال‌گیرنده بابت تأدیه دین استیفاء خواهد شد».

در مورد این ماده توجه به نکات زیر لازم است:

۱-۲. برخلاف ماده ۲ این قانون که فقط ناظر به احکام محکومیت صادره از طرف دادگاه‌هاست (و به طور استثنائی طبق ماده ۵ شامل احکام صادره از طرف سازمان تعزیرات حکومتی^{۱۸} هم می‌شود)، حکم این ماده شامل اسناد لازم‌الاجرا و کلیه محکومیت‌های مالی است. اسناد لازم‌الاجرا عبارت‌اند از اسناد رسمی که از طرف قانون به آنها قدرت اجرایی اعطا شده (از جمله، سند رسمی اجاره و سند ازدواج راجع به مهریه) و نیز اسناد عادی در حکم سند لازم‌الاجرا (مانند چک). محکومیت‌های مالی ممکن است از طرف اداره‌های حل اختلاف کارگری و کارفرمایی و دارایی و شوراهای حل اختلاف و هر نهادی باشد که طبق قانون صلاحیت صدور حکم محکومیت مالی را دارد؛

۲-۲. محکوم علیه باید مال خود را به دیگری انتقال دهد. انتقال ممکن است رسمی یا غیر رسمی باشد. آنچه مهم است، احراز انتقال است. انتقال اعم از اینکه واقعی یا صوری باشد، مشمول حکم این ماده است. «دیگری یا منتقل‌الیه» ممکن است از بستگان فرد باشد یا فردی باشد که هیچ نسبتی با انتقال‌دهنده ندارد؛

۲-۳. برای اینکه انتقال اموال به دیگری جرم باشد، باید معامله به قصد فرار از ادای دین و تعهدات مالی صورت بگیرد. اگر معامله‌ای با این قصد صورت نگیرد، عمل شخص جرم نخواهد بود. به عبارت دیگر، قانون‌گذار انگیزه را در

۱۸. برای بحث تفصیلی در مورد اینکه آیا سازمان تعزیرات حکومتی یک نهاد قضائی یا شبه قضائی است، ر.ک: زینالی، امیرحمزه و علی احمدی، علی؛ سازمان تعزیرات حکومتی، از قضا زدایی تا کیفرزدایی و رعایت حقوق متهمان و بزهدیدگان؛ مجله حقوقی دادگستری، سال ۶۸، دوره جدید شماره ۴۹-۴۸، صص.

تحقق جرم مؤثر شناخته و لازم است که انگیزه انتقال دهنده نامشروع باشد. مشروع بودن جهت معامله طبق بند ۴ ماده ۱۹۰ قانون مدنی از شرایط صحت هر معامله است. هر معامله‌ای که واقع می‌شود، محمول بر صحت است و در معامله لازم نیست که جهت آن قید شود. ولی، اگر معلوم شود که جهت معامله نامشروع بوده است (نامشروع به معنای خلاف قانون)، آن معامله به لحاظ فقدان یکی از شرایط اساسی صحت معامله باطل خواهد بود. در اینجا، نامشروع بودن جهت معامله نه به اعتبار جنبه مدنی قضیه بلکه به اعتبار جنبه کیفری آن مورد نظر است. بنا بر این، اگر ثابت شود که انگیزه معامله نامشروع بوده است، آن معامله از نظر مدنی به استناد بند ۴ ماده ۱۹۰ ق.م. باطل و فرد طبق ماده ۴ ق.ن.ا.م.م. مجرم خواهد بود. در واقع، قانون‌گذار در این ماده یکی از مصداق‌های سوء استفاده از حق را منع و برای آن مجازات تعیین کرده است؛ بدین توضیح که، هر چند حق مالکیت به موجب قاعده تسلیط به اشخاص حق هرگونه تصرف و اقدام در اموال خود را می‌دهد، با توجه به اینکه اعمال این حق در اینجا با حق اشخاص دیگر در تعارض است، قانون‌گذار آن را ممنوع اعلام می‌کند. طبق قانون اساسی نیز، هیچ کسی نمی‌تواند اعمال حق خود را وسیله اضرار به غیر قرار دهد؛

۲-۴. اگر باقی مانده اموال محکوم علیه پس از معامله برای پرداخت دیون وی کفایت کند، عمل مرتکب جرم نخواهد بود. بنا بر این، عمل کسی که به قصد فرار از ادای دین معامله می‌کند، در صورتی جرم خواهد بود که باقی مانده اموال وی برای ادای دین کفایت نکند. پس، اگر کسی به قصد فرار از ادای دین معامله کند، غافل از اینکه باقی مانده اموال وی برای ادای دیون وی کفایت می‌کند و واقعاً نیز باقی مانده اموال چنین کفافی را بدهد، عمل وی جرم نخواهد بود؛

۲-۵. در صورتی که انتقال‌گیرنده عالم به موضوع باشد، شریک جرم تلقی می‌شود و اگر مال در ملکیت انتقال‌گیرنده باشد، عین مال و در غیر این صورت

قیمت یا مثل اموال انتقال‌گیرنده بابت تأدیة دین استیفاء خواهد شد. ولی، «در صورتی که انتقال‌گیرنده عالم به قصد انتقال دهنده نباشد و معامله به نحو واقعی (نه صوری) واقع شده باشد انتقال‌گیرنده مجرم نیست و مسئول پرداخت دین یا محکوم به نیست و نمی‌توان او را محکوم به تأدیة عین یا مثل یا قیمت نمود» (نظریة شماره ۷/۳۱۳۰ مورخ ۱۳۷۸/۴/۲۶).

نتیجه‌گیری

از توجه به مقررات مربوط به الزام محکوم علیه مالی به ایفای تعهد خود چنین برمی‌آید که ضمانت اجرای کیفری در طول تاریخ قانون‌گذاری ایران نوساناتی داشته است. قانون‌گذار در دوره پیش از انقلاب طی قوانین مختلف هم برای عدم پرداخت دین ضمانت اجرای کیفری در قالب حبس مدیون پیش‌بینی کرده و هم عدم پرداخت دین را جرم تلقی کرده بود. نمونه بارز آن در قانون منع توقیف اشخاص مصوب ۱۳۵۲ و ق.ا.ا.م. مشهود است.

در دوره پس از انقلاب، فقط در قالب ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ بود که قانون‌گذار مقرر داشت: «در کلیة مواردی که محکوم علیه علاوه بر محکومیت کیفری به رد عین یا مثل مال یا ادای قیمت یا پرداخت دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم محکوم شده باشد و از اجرای حکم امتناع نماید در صورت تقاضای محکوم له دادگاه با فروش اموال محکوم علیه بجز مستثنیات دین حکم را اجرا یا تا استیفاء حقوق محکوم له محکوم علیه را بازداشت خواهد نمود». این حکم در واقع احیای احکام مقرر در ماده یک قانون الحاق موادی به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷/۵/۱ است که وارد قانون مجازات اسلامی شد. غیر از این، هیچ مقرره‌ای که متضمن امکان بازداشت محکوم علیه راجع به جنبه مالی قضیه باشد در قوانین ایران در دوره پس از انقلاب به تصویب نرسیده بود تا اینکه

در سال ۱۳۷۷ ق.ن.ا.م. تصویب شد.

وقتی احکام مقرر در این قانون، به ویژه حکم مقرر در ماده ۲، را در کنار احکام مربوط به جرم انگاری عدم پرداخت دین در ماده ۳۴ ق.ا.ا.م. قرار می دهیم، به این نتیجه می رسیم که مفاد ماده ۲ ق.ن.ا.م. به عنوان قانون لاحق احکام ماده ۳۴ ق.ا.ا.م. را به عنوان قانون سابق نسخ ضمنی کرده است. به عبارت دیگر، اکنون نمی توان از جرم بودن عدم پرداخت دین صحبت کرد، بلکه باید گفت که طلب فقط ضمانت اجرای کیفری از نوع حبس به عنوان الزام قانونی با شرایط مقرر در ماده ۲ ق.ن.ا.م. دارد و معامله به قصد فرار از پرداخت دین نیز جرم است. ولی، نمی توان آن را به معنای جرم بودن عدم پرداخت دین تلقی کرد و این دو با هم تفاوت های اساسی دارند.

دلیل این ادعا آن است که هر شخصی که ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه مفاد اجرائیه را به اجرا نگذارد، محکوم له باید اموال وی را شناسایی و از قاضی اجرای احکام مدنی توقیف اموال و سرانجام وصول طلب خود را درخواست کند و در صورتی که مالی از محکوم علیه در دست رس نباشد وی معسر هم نباشد، بنا به تقاضای محکوم له بازداشت شود. بنا بر این معنا ندارد که قانون گذار برای یک عمل دو نوع ضمانت اجرا تعیین کند. زیرا، با اعمال یکی از ضمانت اجراها، زمینه اجرای ضمانت اجرای دوم از بین می رود. علاوه بر آن، با اعمال ضمانت اجرای مندرج در ماده ۲، نیازی به ضمانت اجرای دیگری نیست. زیرا ضمانت اجرای ناشی از جرم تلقی کردن عدم پرداخت دین هم سرانجام به حبس منجر خواهد شد که بدون آنکه نیازی به پیمودن این مسیر باشد، این نتیجه خود به خود در ماده ۲ حاصل است. به عبارت دیگر، جرم تلقی کردن عدم پرداخت دین تحصیل حاصل خواهد بود.

منابع

۱. آزمایش، علی؛ تقریرات درس حقوق کیفری اختصاصی؛ دوره کلاس های آزاد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیم سال دوم سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳.
۲. آزمایش، علی؛ تقریرات درس حقوق کیفری عمومی؛ دوره کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیم سال تحصیلی اول سال تحصیلی ۸۳-۱۳۸۲.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق؛ انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ ششم، ۱۳۷۲.
۴. فروغی، محمدعلی؛ سیر حکمت در اروپا؛ نشر البرز، جلد دوم، ۱۳۷۷.
۵. کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق؛ جلد اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۶. کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق؛ جلد دوم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۷. کاتوزیان، ناصر؛ قانونی مدنی در نظم کنونی؛ نشر دادگستر، ۱۳۷۷.



شهرت‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دیدگاه

- بررسی قواعد مربوط به رفع تجاوز از تأسیسات آب و برق
 - تقابل آرای وحدت رویه دیوان عدالت اداری با آرای دیوان عالی کشور
 - نقش دادگاه تجدیدنظر استان در تعدیل مجازات‌ها
-



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی